

اسماعیل نوری علا جنبش دانشجویی در مسیر خروج از تاریکی

16 آذر امسال نشان داد که جنبش دانشجویی ایران به مرحله بارزی از یک سیر خروجی رسیده است و، به همین دلیل، همه نیروهای ترسیده از خروج یک عضو مهم از مجموعه اعضا «خودی» و «هم گوهر»، می کوشند تا با وسائل گوناگون - از ترغیب آن به بازگشت گرفته تا سرکوب حرکت پیشرونده - این خروج هیجان انگیز را ناممکن کنند.

esmail@nooriala.com

در دو سه هفته گذشته، در های و هوی انتخابات چند گانه ای که رسیدگی به مضامین مندرج در نتایج آنها فرصتی ویژه خود را می طلبد، بنظر می رسد که، رفته رفته، آنچه در 16 آذر امسال در پلی تکنیک تهران (امیر کبیر فعلی) رخ داد، می رود تا به صورت خاطره آدرخشی توفنده اما دیرنپاینده در آید، حال آنکه، اگر نگاهمان به آینده ایران باشد، آنچه اهمیت دارد یکی همین جنبش پوینده دانشجویی است که دست آوردهای کنونی حکومت اسلامی در انواع انتخاباتش را - در بلند مدت - امری کم اهمیت و ناپایدار خواهد ساخت.

آنان که با مقولات مربوط به «فلسفه تاریخ» سر و کار دارند می دانند که یکی از اهداف این نوع اندیشیدن فلسفی جستن مضامین معنی داری برای حرکات و تحولات بلند مدت جوامع و نهادهای درون آنهاست. بی آنکه حاصل این نوع اندیشیدن همواره اعتباری صد در صدی داشته باشد، پرداختن به آن اغلب به ما کمک می کند تا بتوانیم معنای کارکردی هر حرکتی را در محور خط ویژه ای که گذشته را به آینده متصل ساخته و، لاجرم، از اکنون می گذرد، بهتر درک کنیم. و یکی از مضامین مربوط به سیر تحولات جوامع و نهادهای اجتماعی را می توان در آنچه که شاید بشود «فلسفه خروج» خواند یافت. سپهر اجتماعی، در تمام جوامع و تمام نهادهای منتشر در آنها، همواره در حال «خروج» از یک وضعیت خاص و ورود به وضعیتی نوین است و در این کار حرکتی رو به پیش دارد. بر این «رو به پیش داشتن» تأکید می کنم چرا که اگر تحولی منجر به تعمیق وضعیت موجود شود و ما را در مسیری ارتجاعی (= بازگشت کننده) قرار دهد، در واقع باید پذیرفت که اساساً خروجی انجام نیافته است که بتوان برای آن معنا و راستائی متصور بود.

در عین حال، برای درک این تمهیدات، باید به این نکته نیز توجه داشت که خروج هر عنصر از مجموعه ای که در آن نطفه بسته و شکل گرفته، نوعی حرکت استقلال جوینده است که همواره با درد و رنج و مقاومت و فشار روبروست. به قول سعدی، وقتی که «عضوها» ی یک «دستگاه» به هنگام آفرینش از یک گوهر ساخته شده باشند آنگاه آنچه بر سر یکی از آنها می رود دیگر اعضا را هم دچار بیقراری می سازد.

به همین اعتبار، وقایع 16 آذر امسال نشانه خروج و جدائی مهمی است که سایر اعضا یک کلیت تاریخی شده را (با همه تضادهائی که در خود و با خود دارند) به تلواسه و واکنش وا داشته است. یعنی، در پی سکوتی چندین ساله، 16 آذر امسال نشان داد که جنبش دانشجویی ایران به مرحله بارزی از یک سیر خروجی رسیده است و، به همین دلیل، همه نیروهای ترسیده از خروج یک عضو مهم از مجموعه اعضا «خودی» و «هم گوهر»، می کوشند تا با وسائل گوناگون - از ترغیب آن به بازگشت گرفته تا سرکوب حرکت پیشرونده - این خروج هیجان انگیز را ناممکن کنند.

به سه واقعه نگاه کنیم:

1. احمدی نژاد برای ایراد سخنرانی در روز سنتی دانشجو، همراه با نیروهائی سرکوب گرش به پلی تکنیک تهران می رود و، در مقابل اعتراض دانشجویان به این حضور،

از شعار «توپ، تانک، مسلسل / دیگر اثر ندارد» استفاده می کند و دانشجویان را «عامل استکبار، وابسته به آمریکا و عده ای دانشجویان» می خواند.

2. دانشجویان هم با آتش زدن عکس های او خواستار خروج احمدی نژاد از دانشگاه می شوند و بسیجی های همراه «رئیس جمهور مهرورز» نیز به سرکوب آنها می پردازند.

3. در این میان آقای محسن میردامادی، دبیرکل جدید حزب مشارکت اسلامی، همراه با تقبیح حرکت دانشجویان، می گوید: «حرمت رئیس جمهوری منتخب مردم باید حفظ شود و آنچه امروز رخ داده را محکوم می کنیم».

این سه واقعه یک نتیجه جالب دارند: روز بعد، واکنش دانشجویان در جریان سخنرانی های انتخاباتی اعضا و مؤتلفان حزب مشارکت اسلامی، بصورت چند پلاکارد خودنمایی می کند. بر این پلاکاردها نوشته اند: «میردامادی، پیوند مشارکت و کیهان مبارک باد» یا «میردامادی، دبیر کل امنیتی مشارکت».

براستی معنای این پلاکاردها چیست؟ مگر در یک منظرهء تاریخی و عمومی، آنجا که اسلامیت خاص رژیم ولایت فقیه مطرح باشد، هیچگاه تفاوت و تضادی بین کیهانی ها و مشارکتی ها و امنیتی های رژیم وجود داشته است؟ به گمان من نه. اما می بینیم که شعار دانشجویان حکایت از انکشاف نوین آنها از همین حقیقت کهنه دارد و دانشجویان، در مسیر «خروج» از ظلمات سابقه دار انجمن های خود، دست به کاری زده اند که وحدت منافع پنهان شده در اختلافات بین کیهانی ها و امنیتی ها و مشارکتی ها را افشا می کند.

براستی هم، جز وجود وحدت منافی پنهان در بین جناح های متفاوت و ظاهراً متخاصم درون حکومت اسلامی چه چیز دیگری می تواند موجب آن شود که حزب مشارکت اسلامی، تا پیش از 16 آذر امسال، و در تمام نظرات رسمی خود، دولت احمدی نژاد را «دولت پادگانی» بخواند و انتخاب او را محصول وجود «دولت پنهان» و «تقلب در رای گیری» بداند اما، در پی اعتراض دانشجویان به حضور همین دولت پادگانی و تقلب زده، یکباره اعلام کند که: «حرمت رئیس جمهوری منتخب مردم باید حفظ شود و آنچه امروز رخ داده را محکوم می کنیم».

براستی که می توان پرسید آیا اظهارات گذشتهء مقامات این حزب بیشتر حرمت شکنی عام نسبت به این «رئیس جمهوری منتخب مردم» محسوب می شود یا اعتراض دانشجویان به حضور تحمیلی احمدی نژاد در خانه خودشان؟ آیا اگر بنا به تقبیح «حرمت شکنی» باشد دانشجویان بیشتر مستحق این تقبیح اند یا بزرگان مشارکتی؟ و آیا نباید نتیجه گرفت که در حکومت اسلامی مسلط بر ایران، هر کس تا زمانی می تواند اعتراض و «حرمت شکنی» کند که در صف خودی ها ایستاده باشد؛ و تو اگر دیدی به اعتراض ایراد وارد می شود و مورد تقبیح قرار می گیری باید بلافاصله بفهمی که، دانسته یا ندانسته، از صف خودی ها خارج شده ای و، در نتیجه، مستحق سرزنش، دشمن که هیچ، سرزنش کسانی هم شده ای که تا دیروز دوستشان می پنداشته ای.

بدینسان، جنبش دانشجویی ایران، در مسیر خروج از رحم ظلمت زده ای که بیست و چند سال او را پروریده، با هر قدم به پیش، بیشتر به ماهیت پیوند پنهان جناح های رژیم پی می برد، و در این آشکار سازی، نقاب از چهرهء دایه های ظاهراً مهربان تر از مادر «مشارکتی» بر می دارد.

می دانیم که جنبش راستین و تاریخدان دانشجویی ایران در سرآغاز پیروزی اسلامیست ها بر انقلاب مردم ایران سقط جنین شد و بجای آن نطفهء چیزی را بستند که «انجمن اسلامی دانشجویی» نام گرفت و بر سرش هم چتری بال گسترده که «دفتر تحکیم وحدت حوزه و دانشگاه» خوانده شد. این اقدامات همه در راستای روند «اسلامی کردن» زمین و زمان در ایران بود. تنها نهادها و تشکل هائی مجاز و «مشروع» شناخته

می شدند که - بر طبق تعریف حاکمیت از اسلام - «اسلامی» بودند. هرآنچه که چنین نبود محکوم به محوشدن بود و اگر این امحاء ممکن نمی شد بلافاصله در جوار آن نهادی مشابه اما با پسوند اسلامی بوجود می آمد. این انجمن های اسلامی خلق الساعه فعال مایشاء دانشگاه ها و بازوی حاکمیت در سرکوب دانشجویان و استادان نامسلمان، غیرمسلمان و ضد مسلمان محسوب می شدند و الحق که، بخصوص در طول دوران جنگ هشت ساله، وظیفه خود را بخوبی انجام دادند.

اما آنچه قطار همین «انجمن های اسلامی» و «دفتر تحکیم وحدت دانشجو و حوزه» را بر روی ریل تحولی از نوع دیگر قرار داد، ذات نامنجمد و نو شونده جوانی از یکسو، و فقدان پیوندهای مستقیم اقتصادی و منزلتی دانشجویان در دوران تحصیل دانشگاه، از سوی دیگر، بود. اغلب، هر جوان، به هر قشر اجتماعی که تعلق خانوادگی داشته باشد، در دوران دانشجویی هنوز بصورتی فعال در مبارزه برای برقراری و محافظت از منزلت های اقتصادی و اجتماعی خانوادگی و طبقاتی خود در گیر نشده و، در یک معنای عملی، جزئی از یک قشری بی طبقه محسوب می شود که زمانی نه چندان دورتر، هنگامی که نوبت فارغ التحصیلی و احراز مسئولیت های اقتصادی و اجتماعی اش فرا رسد، ناگزیر صاحب تعلقات اقتصادی - و در پی آن اجتماعی و سیاسی - می شود. یعنی، دوران دانشجویی لمحء فراری بیش نیست و تا فرد دانشجو صاحب منافع شود دوران دانشجویی به پایان رسیده و ناگزیر است هرچه زودتر به زندگی واقعی و مادی اجتماعی خود بپیوندد و این نام و لقب را به جوان دیگری که تازه از راه رسیده بسپارد.

این دو جنبه از زندگی جوانان، در سراسر دوران دانشجویی شان، ویژگی ها و نقش های عمده ای را برای آنان تعیین می کنند که همواره گوهری سنت شکن و فردائی - و بنابراین، طبیعی - دارند. فرصت دانشجویی، در سطح اکثریت دانشجویان، فرصت اندیشیدن آزاد و اغلب بی پروا است؛ فرصت پی بردن به منطق طبیعت جهان، علم، و کل وجود؛ فرصت پی بردن به ارزش آزادی و عدالت اجتماعی در همه ابعاد آن؛ فرصت در افتادن با سنت های دست و پا گیر، خرافه های بر آمده از جهل و باورهای سخیف. و همین خصلت های عام (یونیورسال) است که از دانشجویان قشر خاصی را می سازد که قادر است هم مشخصات فردای جوامع را تعیین کند و هم موتور حرکت آنها به سوی آن فردا باشد.

اسلامیست ها، با اشراف به اهمیت جنبش های دانشجویی در تعیین سرنوشت جوامع، هم از آغاز زمامداری خود، کوشیدند تا با کمک انجمن های اسلامی، و دفتر تحکیم وحدت حوزه و دانشجو، بر این اسب سرکش دهنه زده و آن را رام و هموار کنند. اما این رام سازی، در گوهر خود، با طبیعت جنبش دانشجویی تضاد داشت و در بلند مدت موجب شد که این اسب به ظاهر رام، یکباره سرکشی آغاز کند و بر علیه رام کننده ای که با شلاق و یونجه در برابر او ایستاده است قیام نماید.

آیا جالب نیست که می بینم بیش از یک دهه است که از نام «دفتر تحکیم وحدت حوزه و دانشجو» (که هدفش فرو کشاندن دانشجویان به سطح طلبه های خرافات زده حوزه های علمیه بود) عبارت «حوزه و دانشجو» آنگونه حذف شده که شاید اغلب دانشجویان جوان تصور کنند وظیفه این دفتر از ابتدا «حفظ وحدت دانشجویان» بوده است؟ حذف عبارت «حوزه و دانشجو» خود مرحله ای هیجان انگیز از روند «خروج» جنبش دانشجویی از تاریکی زهدان اسلامیت تحمیلی حکومت ولایت فقیه محسوب می شود. اما حکومت هم با اشراف به توقف ناپذیری این «خروج» بوده است که زمانی دورتر دل از انجمن های دانشجویی برکنده و به ایجاد نهادی با نام «بسیج دانشجویی» دست زده است. اعضاء این نهاد بسیاری از ویژگی های دانشجویان واقعی را ندارند؛ حقوق بگیر دولتند و از راه کنکور به دانشگاه راه نمی یابند و بر اساس شایسته مداری نیز فارغ

التحصيل نمی شوند. به یک معنا، آنها صرفاً نظامیان دانشجوینمائی هستند که برای سرکوب دانشجویان واقعی به دانشگاه می آیند و در آن لانه می کنند.

در سال های توهم دانشجویان نسبت به اصلاح طلبی خاتمی و مشارکتی ها، آنها ضرب شصت بسیجی ها را بسیار چشیدند اما مدت ها طول کشید تا نسل تازه ای از آنها دریابد که بسیج دانشجویی چیزی نیست جز بازوی مسلح و ضد دانشجوی ائتلاف «امنیتی ها و کیهانی ها و مشارکتی ها»، و آلت دستی برای ائتلاف پنهان نگاهداشته همه جناح های داخل حکومت و حواشی آن علیه گوهر آزادی خواه و درستی اندیش و فردائی دانشجویی.

جنبش دانشجویی، در مسیر این «خروج»، تجربه های عمیقی را از سر گذرانده است تا سادگی و خامی اولیه اش تبدیل به دانشی شود که اکنون باید به خدمت رهائی کل جامعه در آید. مثلاً، دانشجویان در دوم خرداد 76 نقش اصلی را در به قدرت رساندن آنچه که تصور می رفت «جنبش اصلاحات» نام دارد و ایران را برای همه ایرانیان می خواهد و بر ایجاد نهادهای مدنی پای می فشارد و از آزادی های فردی سخن می گوید، بازی کردند. و اعوان و انصار حکومت هم بصورتی بی رحمانه کوشیدند از خامی و ساده دلی آنان استفاده کنند.

آنگاه، بازی همیشگی «خوب ها» و «بدها» برای مدت های دراز نه تنها دانشجویان که بخش عمده ای از مردم ایران را در توهمی رو به نومیذی نگاه داشت. رئیس جمهور خندانی که در همه دنیا بعنوان مدافع حکومت ولایت فقیه سینه سپر کرده بود و از شکنجه تا بمب اتم را توجیه می کرد و نماد حکومت ایران شناخته می شد، وقایع 18 تیر، سرکوب دانشجویان، قتل های زنجیره ای روشنفکران و هزاران جنایت دیگر رژیم را به حساب «بدها» ی رژیم گذاشت و از وجود «هر 9 روز یک بحران» ناله کرد. اما آنگاه که، در پایان دوران مأموریت خود، در جمع دانشجویان ظاهر شد، پرخاشگری پیشه نمود و دانشجویان معترضی را به اخراج از جلسه به دست «برادران بسیجی» تهدید کرد. او، در همان جلسه، به آنها گفت که «من نیامده بودم تا نقش ابوزیسیون رژیم را بازی کنم»، اما نگفت که، پس، آمده بوده تا اجرای کدام نقش را بر عهده بگیرد.

بنظر من، اکنون سیر «خروج»، دانشجویان ایران را در مرحله جدیدی از پوست انداختن قرار داده که چیزی نیست جز حذف اسلامیت از نام و ماهیت انجمن های اسلامی. اکنون مرحله پیدایش «انجمن های دانشجویی مستقل» فرا رسیده است؛ انجمن هایی که دیگر با اسلامیت شان مشخص نمی شوند و وظائف عامی را در حوزه هایی مختلف، از امور صنفی و داخلی دانشجویان گرفته تا امور عمومی فرهنگی، اجتماعی و سیاسی جامعه، بر عهده خواهند داشت.

این درست همان مرحله استقلال جوئی است که در پایان مسیر «خروج» پیش می آید. تشکل های دانشجویی تنها زمانی می توانند از آلت دست بودن به در آمده و، بجای خدمتگذاری به ولایت فقیه و مشارکتی ها، به خدمتگذاری به فردای جامعه خود بپردازند که، به قول حافظ، از هرچه «رنگ تعلق» پذیرفته باشد و بپذیرد آزاد باشند. تنها در این صورت است که جنبش دانشجویی به شکل یک نهاد مدنی در می آید و وظایف خود را - در همه پست و بلندهای تاریخی اش - بخوبی انجام می دهد.

«رنگ تعلق» گفتم تا شمول این استقلال خواهی را تا امیدواری به جدائی از همه ایدئولوژی های ریز و درشت را نیز به نتایج این «خروج» اضافه کرده باشم. وگرنه حکایت راهپیمائی ما چیزی جز از چاله درآمدن و به چاه افتادن نخواهد بود.

باری، حذف «اسلامیت» بر یک معنای مهم تر نیز ناظر است. جنبش دانشجویی (که نوعی «جامعه نمونه» و برآمده از همه اقشار و اقوام و گرایش ها و ایدئولوژی هاست) تنها با امحاء این اسلامیت است که می تواند - بدون شرط گذاری و کنکاش در

دین و آئین و عقاید سیاسی دانشجویان متقاضی عضویت خود - به حوزه سکولاریسم پای بگذارد.

و امید آن است که جنبش دانشجویی، با حضور در چنین حوزه جدیدی، و با واریسی روابط دیرینه خود با اصلاح طلبان اسلامیت، به این اشراف اساسی هم برسد که اساساً هیچ جنبش اصلاح طلبی راستینی در سراسر دنیا نمی تواند رسیدن به سکولاریسم را در سر لوحه برنامه های خود قرار نداده باشد، چه رسد به آنکه یکی از اهداف اعلام شده اش مبارزه با آن باشد. در واقع، تنها با عنایت به معنا و کارکرد سکولاریسم است که پیوند حزب «مشارکت اسلامی» با «کیهان اسلامی» و «دولت مهرورز و سرکوب گر اسلامی» یکجا آشکار می شود و دانشجویان ما پی می برند که در ایران هر نهادی که ریشه در خاک اسلامیت داشته باشد نمی تواند پیدایش جنبش مستقل و سکولار دانشجویی را تحمل کند و به صور مختلف به امحاء یا گمراه کردن آن خواهد پرداخت.

حتی در جریانات و دعوای عادی سیاسی نیز تنها یک جنبش مستقل دانشجویی است که می تواند، با داشتن منافع و خواست های ویژه خود، به چانه زنی با هر حزب و دار و دسته سیاسی پردازد و حمایت خود از آنها را به گنجاندن خواست هایش در برنامه های آنان موقوف نماید. در این صورت است که دانشجویان با رأی خود از یکسو و قدرت تبلیغاتی و اقناع گری خویش، از سوی دیگر، می توانند انرژی خود را در راستای اهداف خویش بکار برده و از بازی کردن در نقش چرخ پنجم عرباء دیگران و نیروئی که قابل مصرف کردن و به دور انداختن است بدر آیند.

اما، در ماجرای این «خروج» درس اساسی تری هم نهفته است. هر حرکت سمت و سو و مقصدی دارد. این «مقصد» همان ارزش و حقیقتی است که عنصر خروج کننده به سوی آن در حرکت است. حال اگر این ارزش و حقیقت مندرج در مقصد و هدف روشن نباشد حرکت - خود بخود - بی معنا و پوچ خواهد بود و تنها به سرگردانی نسل دیگری از جوانان ایران خواهد انجامید.

از این منظر که بنگریم می بینیم که هر «خروج» یک جنبهء نفی کننده و یک جنبهء پذیرنده دارد؛ آنچه هائی را که در گذشته ناکارا و مزاحم و نادرست می یابد به دور می افکند و رفع کمبود آنچه هائی را که کارآمد و موافق و درست می پندارد همچون هدفی روشن در پیش رو می نهد و به سوی آن حرکت می کند. و در سیر «خروج» جنبش دانشجویی ایران هم ما به چشم خود دیده ایم که این جنبش روز به روز از جزمیت و خرافه پرستی و اطاعت کورکورانه و خردگریزی و ضدیت با آزادی و دموکراسی دست کشیده و چرک و خون این بند ناف های تاریخی را با خود این بندها به دور افکنده است. و همانگونه که گفتم، ارزش و حقیقتی که این جنبش رهسپار آن است همانا به دور افکندن بند رقیب اسلامیت و ورود جنبش دانشجویی به حوزه سکولاریسم است؛ سکولاریسمی که همچون خورشید از روزه های بی شمار تساهل در عقاید، خرد پذیری در اندیشه، آزادخواهی و عدالت طلبی در زندگی اجتماعی، و دموکراسی طلبی و انسان مداری منطقی، به درون روح افسردهء جوانان ما می تابد و به آنها یادآور می شود که فردا در دست ها و اندیشه های آنان ساخته و پرداخته می شود - چه بخواهند و چه نه. یعنی، مسئولیت سلامت فردا تاریخاً به آنها محول شده است.

همین واقعیت، وظیفه ای خطیر را به همهء دست به قلمان و اهل اندیشه و کلام، و دانش آموختگان و روشنفکران ما هم گوشزد می کند: شما در جایگاهی قرار دارید که می توانید این راهپیمائی شگرف، هیجان انگیز و در عین حال خطرناک را برای نسل جوان کشورتان هموار سازید و، در کلامی دیگر، حق این است که اگر قدرت راهنمایی درست آنها را ندارید لافل مسیر حرکتشان را تاریک نکنید و در هر بزنگاهی آنها را به کجراه های دلشکن نکشانید. ما همه به جنبش دانشجویی ایران، به همهء آن اندیشه های

جستجوگر و همهء آن جان های فردائی بدهکاریم. بیائیم و در اشراف تازه آنان بر اینکه «امنیتی ها و کیهانی ها و مشارکتی های رژیم همه سر در یک آخور دارند» شک و تردید تزریق نکنیم و برایشان، به قول شاعر اندیشمندان، «طیب آدمی کش» نباشیم.

برگرفته از نشریه «ایرانیان»، چاپ واشنگتن

آدرس آرشیو مقالات اسماعیل نوری علا:

<http://www.puyesharaan.com/ES.Articles/ES.Articles.Lists.htm>